



۲۰۱۴ / ۲ / ۲۵



دكتور اكرم عثمان

فيل از پا افتاده را شاه فيل می باید کشید!

ما و موافقتنامه امنیتی با امریکا

آورده اند که سالها پیش حکومت مرکزی حاکمی را به یکی از مناطق اطراف فرستاد که سلیقه خاصی داشت. او هم دریشی می پوشید و هم دستار می بست و بر رعیت گوش به فرمان تقاضای فروخت. اما زیردستانش که تا کنون چنین معجون مرکبی ندیده بودند، بین خود ریشخندش می کردند و با طعن و تعریض می گفتند: چه عجب، سرش ملا، زیرش میرزا! از قضا قرعه فال به نام آن مردک بی نام و نشان اصابت کرد، گنج بادآورده را از راه یافت و شد امیری صاحب قران کشور کهسار!

امیر صاحب قران که مردک ظاهر بین بود برای اثبات خودش تقلا میکند. از شمار تمام کارها به رنگ و رخسار لباس هایش توجه می کند و می کوشد قلمرو زیر نگینش برجسته ترین نشانه ها را به خود بچسباند و مظهر تمام نمای کشورش معرفی شود. از جمله چین را از شمال، دستار را از جنوب، پاپوش را از غرب و ایزار را از شرق انتخاب می کند. با این ترفند می شود یک رهبر منتخب و مرکب از تمام رنگ ها و تمام جامه ها. ولی رنگارنگی او را در کار یکرنگی و بیرنگی مدد نمی رساند. رعیت سر رقص شان را زیر طبل خالی او گم می کند. هیچکس نمیداند که چگونه دستها و پاهایش را با ساز جنوب، شمال یا خاور یا باختر بچیناند. ناهماهنگی بر رفتار و کردار همگان چیره می شود. یک جماعت پراکنده چنان به اجزای کوچک کوچک تجزیه می شود که گفتمی باشنده های هزارها سیاره مجزا از یکدیگر در پهنای آسمان هفتم استند.

اگر از زبان استعاره و کنایه بگذریم باید روشن کنیم که آن شخصیت شخیص با آن عبای بلند و قباای شاهانه کسی جز حامد کرزی فرمانروای تصادفی افغانستان، دیگری نیست. زهی سعادت ملتی که مفت و رایگان رهبر شان را از سر راه پیدا می کنند. بعد از شجاع الملک و بیرک کارمل این سومین زمامداری بود که از آن بالا! نازل شده بود. به قول شاعر:

با خدا داده گان ستیزه مکن که خدا داده را خدا دادست!

زعیم ملی و ممثل وحدت جامعه ما به غیر از لباس فاخر و رنگارنگ، یک رنگارنگی دیگر نیز دارد و آن این که از گردن به بالا مدرن و امروزی می باشد و از گردن به پایین دیروزی و قرون وسطایی! و همین «پرادوکس!» یا تناقض از او شخصیتی Paradoxal ساخته است. یعنی این که به قول از ما بهتران، اگر ملا مزاجی چون رهبر ما سوار خر شود، هرگز پیاده نمی شود مگر این که خر را بکشیم و یا او را! از آن جا که انصاف نیست آدمی در ازای یک الاغ به قتل برسد بنابراین آن الاغ مظلوم به قصاص میرسد. این معضل را حتی چهل قاضی کور نیز حل کرده نمی تواند مگر این که دست دعا برداریم و از حضرت حق صلاح کار بجوییم.

بر همین مبنا گفته می شود که حضرت کرزی روزگاری عضویت تنظیم نجات ملی حضرت صبغت الله مجددی را داشت و از همین قرینه بر می آید که او سابقه جهادی و احیاناً طالبی نیز دارد و بارها گفته است که با طالب ها پیوند برادری دارد!!

د پانو شمیره: له ۱ تر ۳

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

پاډونه: دليکنې د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خير و لولۍ

برگردیم به مبحث اصلی ما که چگونگی امضای موافقتنامه امنیتی با دیگر کشورها می باشد. شایان ذکر است که ما در طول تاریخ قرارداد های نا برابر فراوان داشته ایم. اگر قدرت و توان ما بیشتر بود دیگران را ناگزیر به اطاعت کور کورانه کرده ایم و اگر دیگران قوی تر بوده اند ما را ناگزیر از تمکین و تسلیم نموده اند. به این صورت زمانه های زیادی سرآمد تا قرارداد های عادلانه نافذ و پدید شدند که ما به ندرت سهمی از آنها برده ایم.

ولی در قرن نهمین که دو ابرقدرت استعمارگر انگلیس و روس به مرز های ما رسیدند ما متحمل بدترین زیان های ناشی از موقعیت خویش شدیم و آن هر دو ابرقدرت متناسب به توان نظامی شان اندام های وطن ما را به سود خویش قطع کردند.

بی تردید ما در جغرافیای بسیار نامناسب برای زندگی کردن حضور داریم. این جغرافیا فاقد اکثر امکانات سازنده برای پیشرفت اقتصادی و اجتماعی می باشد. کوه های هندوکش چون اژدهایی بر سینه مملکت ما کله بسته رفت و آمد، داد و ستد و مبادلات فرهنگی را مانع شده است. از همین سبب در طول تاریخ ما در گستره جزایری از طبایع، سنن، عنعنه ها و پیشینه های مختلف اجتماعی به سر برده ایم. هر جزیره ای در طلاق کامل یکدیگر، به زاد و ولد ادامه داده و مانع تأسیس و تشکیل یک ملت واحد شده اند.

از سوی دیگر به دلیل همان موانع طبیعی و ثقافتی و ضعف و آشفتگی های دوامدار، جهانخواران زیادی را تحریص کرده تا تشکل پایدار در بسیط سرزمین ما را جلو بگیرند.

در جنگ های اول و دوم افغان و انگلیس (۱۸۳۹-۱۸۷۸ میلادی) متجاوزان مجبور شدند که از نابودی کامل وطن ما چشم پبوشند و سیاست های شان را تغییر بدهند.

به موجب قرارداد ۱۹۰۷ آن دو ابرقدرت به توافق رسیدند که افغانستان تحت الحمایه و حوزه نفوذ بریتانیا شناخته شود. سپس آن دو ابر قدرت با تفاهم با یکدیگر مرزهای موجود را ترسیم نمودند که البته نقش عمده را در آن ماجرا «کلنل رجوی» و «سر ماتیمور دیورند» بازی کردند. به این صورت مردم ما اضرار یک جغرافیای بد را به چشم سر دیدند. از آن پس ندای استقلال طلبی را مشروطه خواهان بلند کردند - جانبازانی که نخستین بار آگاهانه و شعوری با الهام از اندیشه مدرن رایبیت آزادی طلبی را برافراشتند. از آن پیشتر مبارزان آزادیخواهی ما پا در سنت داشتند و از دسایس پشت پرده واقف نبودند.

آن چه را که آزادیخواهان ما در قرن نهمین طلب می کردند در حقیقت پیکار های نا مشخص بود که سمت و سوی چندان معلوم نبود. در بیشتر آن نبردها کسانی زمام مبارزات را به دست گرفتند که طالب بقای نظام مسلط حاکم بودند. و اما در رابطه با ایالات متحده آمریکا، آن ابر قدرت چه در دوران جهاد، چه در حکومت مجاهدین و چه در دوره حاکمیت طالب ها، تمام کارت هایش را به سود بنیادگراها به کار برده است. زمانی امریکایی ها بنیادگرایی را به هدف اضمحلال کمونیزم تقویت کردند؛ و اما ملتفت نبودند که سلاح مورد استفاده آنها مانند تیغ دو دم کاربرد دوگانه داشت. لبه علیه کمونیزم به کار میرفت و لبه دیگر مخالف تمام مظاهر تمدن معاصر و مدرنیسم بود. به گفت «بینظیر بوتو» صدراعظم اسبق پاکستان پروژه ایجاد طالب ها در اصل یک پروژه انگلیسی بود که سیاستگذاران بریتانیای کبیر آن را با درک علاقه مندی های آمریکا و پاکستان طراحی کردند و در اختیار امریکایی ها گذاشتند و واشنگتن نیز بعد از مراتب قبولی آن را به دولت پاکستان سپرد تا زمینه اجرایش را سبک و سنگین نماید. بنابراین در آن مثلث شیطانی، انگلیس برنامه گزار، امریکا مسوول امور مالی و پاکستان زمینه ساز کارهای تطبیقی در مدارس مذهبی مستقر در آن سرزمین شد.

خلاصه این که ابرقدرت های قرن های نهم و بیستم، با پرامترهای خود شان از بر و درازی مملکت ما کاسته اند و به مذاق خود آن را خرد و خردتر کرده اند.

این مثله کردن ها می رسانند که سیاست پدر و مادر ندارد و در متن و بطن روابط بین المللی بیرحمانه ترین بازیها شکل می گیرند و عطوفت، حسن سلوک، جوانمردی و پیشامد عاطفی بعد از تأمین منافع ممالک قدرتمند لحاظ می شوند. از

همین سبب آن مقوله معروف در سرلوحه روابط بین المللی می درخشد که « ما دوست و دشمن دائمی نداریم و آن چه نباید هرگز از نظر بیافتد منافع دائمی است!» که باید به مثابه عنوان دائمی سیاست خارجی پذیرفته شود. هرچند نباید هیچ ابرقدرتی به حیث ولی، وصی و برادر ارشد قبول شود، مع الوصف در طول سی سال اخیر ایران و پاکستان بیشتر از دیگران کمر به نابودی ما بسته اند. پاکستان میخواست افغانستان صوبه پنجمش باشد و ایران چشم به هرات، فراه و غور... دوخته بود. از این باعث ما حق داریم که به عوض آنها در جست و جوی دوستان قدرتمندتری باشیم و که برای تحکیم موضع خود، با آنان پیمان تدافعی ببندیم. از این سبب امضای پیمان ستراتژیک با ایالات متحده امریکا یک ضرورت مبرم حیاتی می باشد. به قول معروف «فیل از پا افتاده را شاه فیل می باید کشید!» باید که هر چه زودتر خود را بازیابیم و به توازن و تعادل برسیم . به امید آن روز

پایان

د پانو شمیره: له ۳ تر ۳

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولئ